

طرحی از عشق و خون و آزادی

یادی از شهید محمد طرحی، بنیان گذار مشهدی ستاد مهندسی جنگ که در یازدهمین روز از شهریور ۱۳۶۰ به شهادت رسید

یکم/ در تلاقی آب و آتش

دراز کشیده بود زیر سایه یک نخل میان سال و داشت به جریان آب روی ارونردود نگاه می کرد. خودش اینجا بود. فکرش جای دیگر. برگشت رو زده اند آمده اند این سمت کارون! باید پل را یک جوری بگیریم!« این جرقه اول یک پروژه تاریخی در جنگ بود! بعد همین طور که چشم هایش را خیره به آب تنگ می کرد برای بار دوم رو به ناصر گفت: «آن لوله قطور نفت که از اهواز برای پالایشگاه آبادان نفت می برد. اگر سرازیر شود سمت کارون چه می شود؟» و ناصر در حالی که هیچ سر از حرف های محمد در نمی آورد گفت: «یک دریاچه نفت روی کارون می ایستد.» باقی قصه روشن بود. نفت روی آب اگر آتش بگیرد، دشمن از هرجگه که باشد فرسنگ ها عقب می کشد. حاشیه اروند، سرازاز یکی از تاریخی ترین طرح های مهندسی شده جنگ بود. به بیست و چهار ساعت نکشید که ایده را با بچه های سپاه مطرح کرد. با شرکت نفتی ها وارد مذاکره شد و چند روز بعد با بیل مکانیکی رحیم ملایی، افتاد به جان زمین. ارتش و سپاه و شرکت نفت، همه چشم دوخته بودند به جوی عظیمی که رحیم ملایی قرار بود بشکافت تا جریان نفت را از لوله انتقال به سمت کارون هدایت کند. ساعت ۲ ظهر، آن لحظه ای که لوله را باز کردند و سیل نفت راه خود را از جوی پهن به سمت کارون باز کرد. هیچ کس مثل محمد طرحی که راه را برای رزمندگان اسلام و بازپس گیری آبادان باز کرد. از سرنوشت عملیات مطمئن نبود. همه چیز در هاله ای از ابهام به سر می برد. درست مثل همان جوی نفتی که سطحش را پوشانده بودند تا از تیررس عراقی ها در امان باشد. تا ساعت ۱۰ شب که نفت تمام سطح رودخانه را پر کرده بود. همان طوری که بوی نفت در تمام منطقه می پیچید. اضطراب سراپای بچه ها را بر می کرد. اما محمد می دانست دارد چه کار می کند. قرار بود آتش حوالی ساعت ۴ نیمه شب با انفجار یک بمب ساعتی که با قایق به میانه کارون هدایت شده بود، آغاز شود اما با شلیک گلوله ای بی وقت از سمت عراقی ها. عملیات چهار ساعت زودتر آغاز شد. گلوله صاف خورده بود به جوی نفتی که رحیم ملایی حفر کرده بود. اما به محض هماهنگی با شرکت نفت، جریان لوله مسدود شد. از حالا به بعد، آتش بازی باشکوه محمد طرحی شروع می شد. زبانه های آتش، منطقه را عین روز روشن کرده بود. عراقی ها کیج و منگ از آنچه پیش رو می دیدند با تمام قوای نداشته شان عقب نشینی می کردند. چهمنی که طرحی در کمتر از بیست و چهار ساعت برپا کرده بود. صدها متجاوز بعثی را به درک واصل کرده بود و گروه گروه را وادار به عقب نشینی می کرد. عملیاتی که قرار بود ۱۰ روز طول بکشد، دو سه ساعته تمام شد. صبح روز بعد، همان بولدزری که زمین را برای جریان نفت شکافته بود، بقایای سوخته عراقی ها را از خاک ایران جمع می کرد.

دوم/ جاده ای که از باتلاقی می گذشت

آبادان محاصره شده بود. گره کوری به کار رزمنده ها افتاده بود.



آزاده چشمه سنگی نویسنده



حضرت امام (ع) فرمان داده بود حصر آبادان شکسته شود. محمد، شب و روزش شده بود فکر کردن به آبادان. به راهی که بتواند عراقی ها را دور بزند، برسد به دل شهر و محاصره را بشکند. مهندس عجیب و غریب جبهه که گاه با اسب و گاه با شتر و گاه روی موتور منطقه را وارسی می کرد، حالا برای پیدا کردن راهی تازه، عجیب مستأصل شده بود. اما ناامید نه. هرچه باشد او فرمانده مهندسی پشتیبانی جنگ بود. و جب به وجب منطقه را عین کف دستش می شناخت. می دانست جنس خاک منطقه در مناطق قابل دسترس، مناسب راه سازی نیست. بعضی قسمت ها باتلاقی می شود. تجهیزات کم است. اما همان اندازه هم ایمان داشت توی تمام استان ها می تواند روی جهاد سازندگی حساب کند. دیگر نمی خواست دست روی دست بگذارد تا پاره تن خوزستان غارت

شود. به مدیران جهاد سازندگی در هفت استان پیغام فرستاد و بعد هم با اتحادیه کامیون دارها قرارداد بست. مصالح را با چهار استان تأمین کرد. مشکل تأمین شن را برطرف کرد و کمپرسی ها را انداخت به دل جاده. چهارصد پانصد دستگاه کمپرسی به فرمان محمد مأمور شده بودند یک مسیر دویست سیصد کیلومتری را بروند و بیایند و شن ها را جابه جا کنند. برای مناطقی باتلاقی هم دست به دامن کوره های قدیمی آجر شد تا از آن ها برای لایه اول منطقه باتلاقی استفاده کند. پنج ماه بعد، کار احداث جاده تمام شده بود. حالا راه باز بود برای ورود رزمندگانی که در قالب عملیات ثامن الائمه (ع) می آمدند تا آبادان را از حصر عراقی ها آزاد کنند.

سوم/ آخرین قنوت

اصلا آن غروب. قرار بود بروند اهواز. یک فهرست بلند بالا از نیازمندی های خط آماده کرده بود تا از اهواز تهیه کند. توی راه یک سرباز دست بلند کرد پرود خط. که مسیر رفتنشان عوض شد. سرباز را سوار کردند و تا رسیدند به خط. دیگر آفتاب غروب کرده بود. سرباز و خورشید و ماه و سنگر، دست به یکی کرده بودند یک امشب محمد را پیش خودشان داشته باشند. انکار زمین سنگر هوایی شده بود پیشانی محمد را وقت سجده کردن. بیوسد. رفته بود کنار تانکر آب داشت وضو می گرفت که چشمش افتاد به هلال نازک ماه. یک آن دلش لرزید. قرار بود دوه روز پرود مرخصی. قرار بود لباس خاکی جنگ را چند روزی آویز دیوار کند. دستی به سر و رویش بکشد و یک دست پیراهن و کت و شلوار مرتب بپوشد پرود خواستگاری. غم توی هلال نازک ماه اما درست شبیه همان شبی بود که مادرش رفت. شانزده ساله بود. دل تنگی بیخ گلویش را گرفته بود. قطره اشکی چکید روی صورت خیسش. روا نبود این طور غریبانه دست عرووش را بگیرد. آن نشان انگشتی مرسوم را باید مادرش می گذاشت توی جیب کت دامادی اش. شانزده سالگی برای نداشتن مادر خیلی زود بود. چشم از ماه برداشت و با قلبی که داشت از شدت دل تنگی شکافته می شد ایستاد به نماز. اولین قنوت نماز آن شب. با شلیک مستقیم گلوله تانک. به آخرین قنوت زندگی اش تبدیل شد. تمام سنگر از پاره های تن محمد پر شده بود. محمد به مشهد برگشت. بعد از ماه ها به مشهد برگشت. با یک هواپیمای ۳۳۰ که تا بوت سبک وزن او را به زادگاهش برمی گرداند. از محمد، نیم تنه ای بی دست باقی مانده بود و سری که از پشت با ترکش خمپاره خالی شده بود. محمد خیلی زود رفت. جوانی اش نه به پیراهن سفید دامادی داد داد و نه تماشای آزادی آبادان. روزی که مردم به کوچه و خیابان های آبادان آمده بودند و گرم پایکوبی بودند. جز نظامیان ورزمنده ها، کسی از جای خالی محمد یاد نکرد که چطور با احداث جاده وحدت، راه را برای عملیات ثامن الائمه (ع) هموار کرده بود.

زمانی که ارتش عراق مستانه در آبادان جولان می داد و توی خواب شبش هم نمی دید این طور از ایرانی ها پانک بخورد. هنوز سال اول جنگ بود و این عملیات قدرتمندانه، غلبه هوش و پشتکار و ایمان بی نظیر نیروهای ایرانی برابر دشمنی بود که از ابرقدرت های جهان تأمین نیرو می شد.

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ نمایر: روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹

SHAHRRARANEWS.IR

شنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۳ ۲۶ شهریور ۱۴۴۴ شماره ۴۴۹۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق نامه اخلاق حرفه اي



دمای هوای مشهد ۲۶٪ رطوبت هوا ۲۱°↓ ۳۶°

صبح ۲۵ ظهر ۳۴ عصر ۳۲ شب ۲۶

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۳:۰۳:۱۱ نیمه شب شرعی ۳:۰۳:۲۲ غروب آفتاب ۷:۰۳:۱۸ اذان صبح فردا ۳:۰۳:۳۰ اذان مغرب ۲۶:۰۳:۱۸ طلوع آفتاب فردا ۵:۰۴:۵۹

هنر روز

اثری از حسن موسی زاده با نام 'محمد رسول...! (ص)'

آگهی مناقصه عمومی شماره فراخوان ۲۰۰۳۰۹۴۹۳۶۰۰۰۰۱۶

موضوع مناقصه: انجام عملیات دفع خاک و ضایعات ساختمانی، لجن و رسوبات در تمام ایام سال به صورت شبانه روز واقع در کیلومتر ۵ جاده قدیم مشهد - نیشابور (کمپوست)

مبلغ برآورد اولیه: ۱۷۰.۱۳۰.۳۱۴.۴۰۵ ریال

جهت کسب اطلاعات بیشتر، دریافت اسناد و شرکت در مناقصه، به سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس: www.setadiran.ir مراجعه نمایید. این آگهی در روزنامه رسمی به آدرس www.rtk.ir نیز درج می گردد.

سازمان مدیریت پسماند شهرداری مشهد

شماره فراخوان سامانه ستاد ۲۰۰۳۰۹۵۰۵۰۵۰۰۰۰۱۶

موضوع: خرید تجهیزات زیر ساختی و تأمین امنیت مورد نیاز طرح ناحیه کاهش آلودگی هوا

جهت کسب اطلاعات بیشتر، دریافت اسناد و شرکت در مناقصه، به سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس: www.setadiran.ir مراجعه نمایید. این آگهی در روزنامه رسمی به آدرس: www.rtk.ir نیز درج می گردد.

مبلغ برآورد اولیه: ۲۱/۸۹۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

سازمان مدیریت و مهندسی شبکه حمل و نقل شهرداری مشهد

شماره فراخوان سامانه ستاد ۲۰۰۳۰۹۴۹۳۷۰۰۰۰۰۱۳

موضوع: مناقصه عمومی آسفالت معابر خاکی سطح منطقه ۱۴

جهت شرکت در مناقصه و کسب اطلاعات بیشتر به سایت مناقصات شهرداری مشهد به آدرس: setadiran.ir مراجعه نمایند. همچنین جهت اطلاع در روزنامه رسمی به آدرس: www.rtk.ir درج می گردد. تلفن تماس: ۵۱۳۱۳۱۶۳۱۳

مبلغ برآورد اولیه: ۱۶۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال

امور قرارداد ها و پیمانهای شهرداری منطقه ۱۴

کتابخوان

سیره نبوی به زبان ساده

کتاب «زندگانی حضرت محمد (ص) و کلمات قصاره»، با موضوع سیره نبوی اثر شهید آیت... مرتضی مطهری است که از سوی مؤسسه انتشارات صدرا منتشر شده است. این کتاب حاوی سخنرانی های مرحوم مطهری درباره تاریخچه زندگی پیامبر (ص) با زبان ساده و نیز تحلیل احادیثی از آن حضرت است. در بخشی از کتاب زندگانی حضرت محمد (ص) می خوانیم: «پیغمبر فقیر بود. از خودش چیزی نداشت یعنی به اصطلاح یک سرمایه دار نبود. هم یتیم بود. هم فقیر و هم تنها. یتیم بود، خوب معلوم است، بلکه به قول نصاب لطیف هم بود یعنی پدر و مادر هر دو از سرش رفته بودند. فقیر بود، برای اینکه یک شخص سرمایه داری نبود، خودش شخصاکار و زندگی می کرد. و تنها بود. وقتی انسان روحی پیدا می کند و به مرحله ای از فکر و افق فکری و احساسات روحی و معنویات می رسد که خواه ناخواه دیگر با مردم زمانش تجانس ندارد، تنها می ماند. تنهایی روحی از تنهایی جسمی صد درجه بدتر است. اگر چه این مثال خیلی رسا نیست، ولی مطلب را روشن می کند: شما یک عالم بسیار عالم و بسیار با ایمانی را در میان مردمی جاهل و بی ایمان قرار دهید. و لو آن افراد پدر و مادر و برادران و اقوام نزدیکش باشند، او تنهاست. یعنی پیوند جسمانی نمی تواند او را با این ها پیوند بدهد. و از نظر روحی در یک افق زندگی می کند و این هاد رافق دیگری، گفت: چندان که نادان را از نادان وحشت است، دانا را صد چندان از نادان نفرت است.»



تهیه کتاب و شرکت در مسابقه:

@ghadamat_bar_chashm

www.ketabresan.net

salehbook.ir